



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



## پیغام عشق

قسمت هزار و شصت و یکم





خانم ساناز از اصفهان



با عرض سلام خدمت شما و همراهان محترم گنج حضور

ماموریت انسان در این جهان چیست؟

پُر از دُرِّست بحر لایزالی  
درونش گوهر انسان کدامست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۵۱

در این بیت جناب مولانا می‌فرمایند:

بحر خدایی و لایزالی همان فضای پذیرش این لحظه و دریای بی فرمی است که فضای پُر از دُر و مروارید  
می‌باشد.

مروارید، انسان یا هوشیاری به حضور رسیده است که زندگی توسط آن از خودش آگاه می‌شود و زنده به زندگی می‌گردد. خودش می‌داند از جنس هوشیاری است و هوشیاری به وسیله آن از خودش آگاه است. ما نمی‌دانیم چرا باید به حضور برسیم، اما ماموریت ما در این جهان آن است که از ذهن زاده شویم تا این عشق از ما ساطع گردد. این انرژی باید از ما پخش شود و درختان و نباتات و حیوانات آن را دریافت کنند و آنها نیز به حضور برسند. زندگی می‌خواهد خودش را هوشیارانه از طریق ما بیان کند. زندگی می‌آفریند و با فرم، بازی می‌کند و می‌بیند که فرم‌ها دارند، بازی می‌کنند. خود ذهن بازی می‌کند و چیزها را می‌آفریند اما دوباره از بین می‌رود. این بازی است و شما در آن شرکت نمی‌کنید و مقاومت می‌کنید ولی اصلش این است که زندگی می‌خواهد آرامش و بازی فرم را در شما تجربه کند اما شما فضای آرامش را بسته و اجازه نمی‌دهید فرم‌ها برقصند.

چطور اجازه نمی‌دهید؟

چیزی به وجود می آید و شما به آن می چسبید. مثلاً کسی می خواهد بر قصد اما شما او را گرفته و نمی گذارید. خدا از رقص فرم لذت می برد ولی شما اجازه نمی دهید و در واقع جلوی زندگی را گرفته اید. اگر این لحظه ستیزه نکنید و اجازه دهید زندگی، آرامش را در شما تجربه کند، رقص فرم را می بینید و شما هم مشارکت می کنید پس جلوی زندگی را نگیرید.

مولانا می گوید: از این درها در این بحر خیلی زیاد است، اما گوهر انسان کدام است؟

گوهر انسان که بهترین است، گوهر زنده به هوشیاری و آگاه از خودش در فضای بی نهایت وسیع پذیرش این لحظه می باشد. اگر گوهر، یعنی شما خیلی ساده تمام من خود را بریزید و هیچ منی باقی نماند، هوشیاری بی فرم می شوید.

بنابراین در این فضا، یکتایی آگاه و زنده به خودتان هستید و آن موقع گوهر می‌باشید. گوهر انسان این است که به شما می‌گوید: با ذهن نمی‌توانید ببینید در نتیجه باید تبدیل شوید. مولانا می‌گوید: بیدار و زاییده گردید که این زایش خیلی ساده است و اگر واکنش نشان ندهید، به بلوغ می‌رسید. هر واکنشی شما را بیشتر از جنس فرم می‌کند پس این کار را نکنید و از جنس آن نشوید. مثلاً اگر دیدید در محل کار واکنش نشان می‌دهید، بگویید الان من باید یک عمل هوشیارانه و بیدار گونه انجام دهم و باید آرام شوم پس به جای واکنش، از جنس زندگی شوید.

واکنش یعنی عملی که اعتراض می‌کند حق شما پایمال شده و این حقتان از عقلتان می‌آید. عقلتان می‌گوید: این حق شماست و چه بسا که حقتان نیست، بلکه انتظار و توقع شماست، ولی عشق و زندگی به نیاز این لحظه پاسخ می‌دهد. شما از جنس زندگی و هوشیاری حضور هستید. من ذهنی نگاه می‌کند، سود من کجاست؟ و چگونه می‌توانم مشهورتر شوم؟

اما اینها گوهر انسانی نیست. وقتی شما گوهر انسانی خودتان باشید، انسان‌های دیگر را به صورت زندگی می‌بینید. در ما آن اتفاق مهم از طریق زندگی رخ داده و ما انسان شده‌ایم. انسانی که به حضور زنده است، با من ذهنی ترکیب نمی‌شود. کسی که تمام من‌های خویش را ریخته، با شخصی که پر از درد و من‌ذهنی است، ترکیب نمی‌گردد و بینشان مانع وجود دارد.

-برگرفته از کتاب گنج حضور، جلد اول، آقای پرویز شهبازی، تفسیر غزلیات مولانا، صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۳.

با احترام

ساناز هستم از اصفهان





آقای یوسف



خلاصه صحبت‌های آقای شهبازی عزیز

برنامه ویژه تلفنی شماره ۸۵۳

هبوط: سقوط از فضای بی نهایت خدا به محدودیت من ذهنی.

زندگی یک فرصتی پیش آورده با استفاده از تکنولوژی، اشخاصی با علاقه قلبی مولانا را بخوانند و در زندگی خود استفاده کنند.

این فرصت را غنیمت بشمارید، با بیت هایی که به دلتان می نشیند، یک طرح حضوری برای خودتان تهیه کنید.

ما در زندگی بیشترین ضرر را به خودمان می زنیم. با استفاده از آن طرح حضور به خودتون لطمه نزنید؛ بگذارید زندگی کار خودش را بکند.

این پیغامها در بیرون پیدا نمی شود؛ اینها را کسانی می دانند که زحمت می کشند، قانون جبران را رعایت کرده، یاد می گیرند؛ از خرافه و مجازرها می شوند.

با کاربرد عملی مولانا، دینمان را پیدا کنیم؛ به حقیقت می رسیم؛ از خرافات جدا شده، واقعا از زندگی استفاده می کنیم.

هزینه بعضی اشتباهات و لغزشهای من ذهنی؛ بسیار بسیار زیاد هست.

هر کسی در زندگی به یک دانشی، ثروتی، دست یافته؛ قبل از مردن، باید خدمتی به جامعه بکند.

تنها چیزی که باقی می ماند، همین خدمت مفید هست؛ انباشته کردن پول و دانش برای همسر و فرزندان، مردن و رفتن که فایده ای ندارد، این کارها اتلاف وقت و انرژی و امکانات هست.

آفرین بر شما که به موقع، مقصود از آمدن را متوجه می شوید و به سمت مقصود حرکت می کنید.

انتقاد می کنند که چرا اینهمه از کودکان عشق و پیغام های عشق پخش می کنیم! بخاطر اینکه بچه ها به موقع بفهمند، که چکار بکنند. برای چی آمده اند.

باید بدانیم که هر چه بیشتر به او زنده شویم، وضعیت های بیرونی هم بهتر خواهد شد؛ اما منظور اصلی زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداست.

شما که وقت می گذارید، قانون جبران را انجام می دهید؛ اشعار را می خوانید و معنی می کنید، در زندگی عملاً مورد استفاده قرار می دهید، مرا هم به کار و تلاش بیشتر و ادامه کار تشویق می کنید.

اوایل عده‌ای دور بر من بودند می گفتند، این مطالب را نباید مردم بشنوند. منمهم گفتم بگذارید امتحان کنیم، شاید قبول کنند و شما هم قبول کردید.

برای رهائی از خرافاتی که من ذهنی به ما تحمیل کرده، این همه قربانی می دهیم، و زندگی را تلف می کنیم. می توانیم بیدار شویم.

جوانان نخواهند گذاشت من ذهنی بیش از این زندگی و روابط خانوادگی را به یغما برده و غارت کند.

با آموزه های مولانا می توان وضعیتهای زندگی را درست کرد و خود را نجات داد.

آثار تخریبی من ذهنی در سنین بالا انسان را فلج می کند، نه می تونه زندگی کنه؛ نه بخوابه؛ نه غذا بخوره و با همه دعوا داره؛ فکر می کنه همه اشتباه می کنند، در واقع اسیر من ذهنی شده است.

ده زکات روی خوب ای خوبرو

اگر خدا امکاناتی به ما عطا کرده؛ باید از آن به جامعه، خدمت نمود.

زکات روی خوب را باید بصورت معنوی و مادی پرداخت کرد. در من ذهنی آدم می خواد، همه در خدمت او باشند و به او سرویس دهند، اما او هیچ کاری برای جبران نکنه.

جماعت اگر معنوی باشند، فضاگشایی کنند و به عدم زنده باشند، وقتی دور هم جمع شوند، رحمت خواهد بود.  
اگر من های ذهنی جمع شوند، درد را زیاد خواهند کرد.

با توجه به قانون سینرژی (هم افزائی)، هر کسی وظیفه دارد، شمع حضور خود را روشن کند، فضا گشائی کرده، تسلیم باشد و به جمع کمک کند.

دور کن این وحوش را تا نکشند هوش را  
پنبه نهیم گوش را از هذیان آن و این

—مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۳۹

هر کس خودش را رها کرده، در مورد دیگران صحبت می کنه، داره هزیان میگه. اما اگر روی خودش تمرکز داشته باشه، از ضررهای دیگران در امان خواهد بود.

در بهاران، سنگ سر سبز نمی شود، اما خاک متواضع سر سبز می شه؛ ای انسان خاک شو، هر لحظه بصورت باشنده ذهنی، هیجانی بلند نشو؛ تا شکفته شوی. اینو یک بچه ۷ ساله می خونه.

هرگز از من ذهنی خودتان یا من ذهنی دیگران که ایراد می گیرند؛ پیروی نکنید. تسلیم کامل باشید و به خدا نزدیک شوید.

علت اینکه ما به حضور نمی رسیم، این هست که ذهن می خواهد از حضور، یک برداشت ذهنی تجسم کند. تبدیل با زنده شدن به زندگی، صورت می گیرد.

ما در ذهن از یک وضعیت به یک وضعیت ذهنی دیگر حرکت می کنیم؛ مثل قوم حضرت موسی، به دور خود می گردیم، نمی توانیم به حضور برسیم.



تنها کاری که با من ذهنی، می توان انجام داد، این هست که خودمان را در معرض نفوذ عدم قرار دهیم و اجازه ندهیم من ذهنی خودمان یا دیگران روی ما اثر بگذارند.

شکل‌های هندسی بصورت عینی و ملموس می توانند مانع از لغزش ما شوند.

فرزندان می توانند لایه نازک همانیدگی ها را پاره کرده و به عشق و حضور برسند. این حالت آنها می تواند به بزرگترها هم کمک کند. مادران بیداری را از کودکان یاد بگیرند.

اینکه زندگی با قانون قضا و کن فکان از ما بخواهد؛ رنجش و درد ها را بیندازیم امتحان سخت نیست.

جامعه ما را هم هویت کرده، عشق و زندگی ما زیر لایه هائی از همانیدگی پوشیده شده، کوتاهی از ما بوده که حرفهای بزرگانمان را نخوانده ایم.

ترس از امتحان از من ذهنی میاد، خدا قبلا استعداد و آمادگی را عطا کرده، بعدا به تدریج و ملایمت آنقدر که فورم بتونه تحمل کنه، گل حضور را شکوفا می کند.

وقتی من های ذهنی با درد زیاد دور هم جمع می شوند، جنگهای بزرگی حتی در قالب دین یا بین دو تا مذهب در یک دین صورت می گیرد.

ما بعنوان من ذهنی از جمع تقلید می کنیم، فقط انسانهای به حضور رسیده از طریق عدم، نظر و نور خدایی می بینند و تقلید نمی کنند.

جمع همیشه اشتباه میکند، امروزه ما جمع های معنوی گسترده در جهان نداریم. تقریباً همه به درد ارتعاش می کنند، لذا نباید از هیچ جمعی تقلید کرد.

ده نفر حسود، پر از رنجش و کینه، حس گناه و اضطراب، ترس و انتقام جویی وقتی دور هم جمع شوند، چه قدر انرژی مخرب ایجاد می کنند؟

دانش معنوی و بزرگان ما در جهان نظیری ندارد، مثل مولانا در جهان پیدا نمی شود، جهان به این دانش احتیاج دارد.

با وجود اینهمه تبلیغات منفی بر علیه دین و فرهنگ ایرانی و عدم معرفی درست آن، کتاب مولانا در امریکا بیشترین فروش را دارد.

هرچی برای یک زندگی با کیفیت لازم هست از مولانا یاد گرفته ایم.

ابزاری داریم که موقع اشتباه و لغزش از آن استفاده کنیم.

شما در بیداری، آنقدر پیغام می گیرید که نیازی به خواب دیدن ندارید.

شما پیغام مولانا را که خواب باید کمک کند، یعنی دیدن برحسب عدم را در بیداری گرفته اید.

خواب دیدن به کسی کمک می کند، که با همچو برنامه ای آشنایی ندارد، شما می دانید که باید همانیدگی ها و دردها را بیندازید و فضا را باز کنید.

جرات زیادی می خواهد دوستی را که غیبت می کند، درد پخش می کند، کنار بگذاریم.

من ذهنی از تنها ماندن می ترسد. اشخاصی مثل خودش باید در اطرافش باشند.

هر که بستاید تو را، دشنام ده  
سود و سرمایه به مفلس، وام ده

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۳۰

من های ذهنی ما را برحسب همانیدگی های خودشان، ستایش می کنند، و اگر ما آنها را قبول کنیم، آن همانیدگی ها تقویت خواهند شد.

عاریه چیزی هست که ما می گیریم، بعداً پس می دهیم، هر چی در این جهان بدست آورده ایم بدنمان، فکرهايمان و اموالمان همه عاریه است.

آن چیزی که عاریه نگرفته ایم، مال خودمان هست، همان هشیاری هست اگر به بینهایت و ابدیت خدا رسیده باشیم، آن برایمان خواهد ماند.

اگر ستایش برای همانیدگی ها را قبول کنیم، باید آنها را زیادتر کنیم، پس به حضور نخواهیم رسید و در فکرها و دردها گم خواهیم شد.

تشکیل من ذهنی دست ما نیست، تا حدودی من ذهنی لازم هست، قسمتی از فرایند طبیعی ماست. اما باید طرحی درست کنیم و به خودمان لطمه نزنیم.

با تشکر از دوستان عزیز

یوسف



خانم فاطمه از مازندران



باسلام و درود خدمت جناب آقای شهبازی بزرگوار و تمامی همراهان عزیز برنامه گنج حضور

برگرفته از برنامه شماره ۹۰۵ گنج حضور

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر  
او همین داند که گیرد پای جبر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که جبر آورد خود رنجور کرد  
تا همان رنجوری اش در گور کرد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹



من ذهنی می خواهد در وضعیت خودش بماند، نمی خواهد تغییر کند. من ذهنی علاقه دارد در وضعیت نامطلوب بماند و تغییر نکند و این حالت را کش می دهد. وقتی ما می توانیم تغییر کنیم که مرکز مان را عدم کنیم و شکر و صبر کنیم، بنابراین تغییر همراه با شکر و صبر است اما کاهلی و تنبلی و عدم تغییر معادل بی شکری است.

ما باید در خودمان ببینیم که چطور در ذهن زندانی شده ایم و پای جبر را گرفته ایم و به بیماری دچار شده ایم، تا جایی که تا دم گور این زندانی بودن در ذهن را میبریم و این هم از بی شکری و بی صبری ما و فضا بندی ماست.

البته که این گور بی شکری و بی صبوری را خداوند به وجود آورده تا بفهمیم ما باید خودمان را تغییر می دادیم و این کار را نکردیم و در مرکز همانیده گرفتار مانده ایم و با سبب سازی ذهن فکر می کردیم که میتوانیم زندگیمان را درست کنیم، نمی دانستیم که با عقل من ذهنی و با عقل همانیدگیها هرگز نمی توانیم و خودمان بیمار و رنجور کردیم. هر چه زودتر باید از تنبلی و بی شکر و بی صبر بودن خارج شویم، چون نمی خواهیم رنجور و بیمار باشیم و در گور ذهن مدفون شویم.

تا نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي تُو رَا  
وَارِهَانْدَ زَيْنَ وَ كَوَيْد: بَرْتَرَا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۰۳

ما فضا را باز می کنیم و با شکر و صبر دم ایزدی ما را از این گرفتاری همانیدگی برهاند و ما را در پناه خود بخواند.

خداوند در قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۹ میفرماید:

چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم در برابر او به سجده بیفتید.

ما می دانیم با فضا گشایی و عدم کردن مرکزمان نَفَس ایزدی وارد وجود ما می شود و ما را زنده میکند از اول هم دم ایزدی دمیده می شود، اما خودمان با همانیده شدن جلوی دم ایزدی را گرفته ایم که خداوند هم مجبور است کارهای ما را به دست انداز بیندازد تا ما بفهمیم که خداوند وجود دارد.

بِي مُرَادِي شُدْ قَلَاوُزْ بَهْشْت  
حَفْتِ الْجَنَّةِ شِنُو آيِ خَوْشِ سِرْشْت

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

نرسیدن به هدف های خودمان علامتی است که باید بیدار شویم و بدانیم که خدا می خواهد ما را متوجه خارج شدن از این مرحله همانندگی هایمان کند. البته ما به هدف هایمان هم برسیم، باز خوشی آنها را نمی بینیم و همچنان در رنج هستیم.

نتیجه میگیریم که زندگی می خواهد خودش را به ما نشان دهد تا در مرکز ما باشد، یعنی تنها عدم باید در مرکز ما باشد. با عدم بودن مرکزمان هست که کارهایمان هم در درون و هم در بیرون درست می شود و شادی حاصل از آنها هم به ما میرسد.

زمانی که سن ما بالاتر می‌رود، اگر همچنان با فضا بندی و مقاومت کارهایمان را انجام دهیم، می‌بینیم که هیچ چیز ما را خوشحال نمی‌کند، این همان بی‌مرادی هست که می‌خواهد ما را بیدار کند. چون وقتی وجودمان پلاستیکی و همانیده هست مزه هیچ چیز را حس نمی‌کنیم باید حتماً مرکزمان عدم باشد و خدا را در مرکزمان قرار بدهیم تا دم او ما را برهاند و بدانیم که بهشت در سختی‌ها پیچیده شده است.

دَمِ او جان دَهَدَت رُو ز نَفَخَتُ و بَیْدِیر  
کار او کُن فِی کُون است نه مَوْقُوفِ عِلَلِ

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

این لحظه دم او به ما زندگی می دهد و ما را می رهاند و با فضا گشایی ما، کار او با قضا و کن فکان عمل می کند و نه با موقوف ها و علت های ذهنی. بنابراین ما باید بدانیم که با علت های ذهنی خوشحال یا ناراحت نشویم، فقط باید فضا را باز کنیم چرا که فقط با قضا و کن فکان که اراده خدا است که در این لحظه می گوید بشو و می شود.

که خداوند در قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۷ می فرماید:

آفریننده آسمان ها و زمین است، چون اراده چیزی می کند، می گوید موجود شو و آن چیز موجود می شود.

درمورد ما آفریننده فضای درون ماست. باید ما فضا را باز کنیم که به صورت خورشید بالا بیاییم و درک کنیم که این آشفتگی خواب ما به خاطر مرکز مادی ما هست. وظیفه ما فقط باز نگه داشتن فضای درون هست که خداوند هم با قضا و کُن فکانش کار خود را انجام بدهد.

گفت پیغمبر که: جَنَّتْ أَرْوَاحُ  
 كَرِّهِمْ خَوَاهِي، زِ كَسِّ چيزی مَخَوَاهِ

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳

—باسپاس فراوان

—فاطمه، مازندران



خانم سعیده از ونکوور





عدم و آینه

من از عدم زادم تو را، بر تخت بنهادم تو را  
آینه‌ای دادم تو را، باشد که با ما خو کنی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۳۶

ما همگی زاده عدم هستیم، زاده زندگی هستیم. عشقی که مادر در دلش نسبت به فرزندش حس میکند، به این دلیل است که او به نوعی مخلوق آن مادر است؛ مادر او را در شکم خود خلق کرده و زاییده. این عشق عمیق و بی پایان و بی منت، تنها یک جوی باریکی از آن عشقی است که خدا، یا زندگی نسبت به ما انسانها به عنوان مخلوق خود دارد.

پس ببینید زندگی که خود خالق و زاینده اصلی ماست، چه عشقی نسبت به ما دارد، چقدر ما را دوست دارد. به همین دلیل است که اینهمه ظلم و کاستی و ندانم به کاری های ما را، با مهر می بخشد و ما را به خاک سیاه نمی نشاند.

هر بار که او را فراموش می کنیم و با غرور و بی مهری به سمت سبب های بیرونی می رویم با مهر به ما می گوید:

لیک من آن ننگرم رحمت کنم  
رحمتم پر است بر رحمت تنم

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

زندگی چنان عاشق و مراقب و هوادار ماست که حد ندارد. از زبان مولانا میگوید:

من غم تو میخورم تو غم مخور  
بر تو من مشفق ترم از صد پدر

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

ما اگر این عشق را به واقع در دلمان حس کنیم، دیگر رویمان نمیشود، بدی کنیم. دیگر خجالت میکشیم، شکایت کنیم؛ دیگر خجالت میکشیم، در برابر چنین حد از بخشش و محبت، بی ادبی کنیم. بی ادبی، یعنی هر لحظه شکر نکردن، یعنی بر اساس شرطی شدگیهای ذهن، زندگی کردن.

دیگر خجالت میکشیم در هر شرایطی از سر خشم، تیر عشق او را که این لحظه با قضا و کُن فکان سمت ما پرتاب شده، بشکنیم؛ بلکه وقتی متوجه میشویم که این تیر از طرف آن عشق بی نهایت است که به سمت ما آمده چون او به ما نظر داشته، با شوق تیر را میبوسیم و با احترام به او برمیگردانیم که اگر باز هم خواست لطف کند و به سمت ما بیاندازد. (تا به جفا هم نکنی در جز بنده نظری).

تیر را مشکن که این تیر شهی است  
تیر پرتابی ز شصت آگهی است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۵

ما رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ كَفْتِ حَقِّ  
كَارِ حَقِّ بَرِّ كَارِهَا دَارِدِ سَبَقِ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۶

خشمِ خود بشکن تو مشکن تیر را  
چشمِ خشمِ خون شمرد شیر را

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۷

بوسه ده بر تیر و پیش شاه بر  
تیر خون آلود از خون تو تر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۰۸

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸

در بیت، مولانا فرمودند: خدا بعد از خلقت ما، به ما آینه داده است تا از طریق آن با او خو کنیم.  
آینه چیست؟ در بیتی میفرمایند:

آینه هستی چه باشد؟ نیستی  
نیستی بر گر تو ابله نیستی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

در اینجا به روشنی توضیح میدهند که آینه هستی چیست؟

آینه هستی، نیستی است. نیستی یعنی نبودن، یعنی وقتی ما بدون هیچ هم هویت شدگی یا ماسکی بر صورت و جانمان، در آینه‌ای که خدا به ما داده نگاه کنیم.

بدون ماسک نقش مادری، پدری، فرزندی، زن یا مردی، ریاست یا کارگری، زشت یا زیبا، سیاه یا سفید؛ بدون هیچ فکر و باوری.

درست مثل وقتی که به چهره یک نوزاد نگاه میکنید، چه میبینید؟ عشق مطلق، نرمی، لطافت، ظرافت، مهر و آرامش. چرا؟ چون نوزاد هیچ ماسکی بر صورتش ندارد. چون پاک است از افکار و همانیدگی ها.

ما هم باید همینطور بشویم تا در آینه خدا خود اصلی مان را ببینیم.

با عشق و احترام

—سعیده از ونکوور



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود







**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**